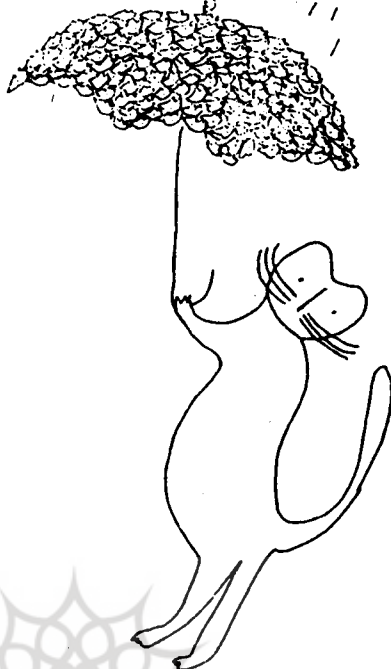




- بهترین منظره‌ای که در زندگی‌ام دیده‌ام در یک شب تابستانی بود که ماه از حرکت بازمانده بود و تمام ستاره‌ها جمع شده بودند و آن‌را هل می‌دادند.
- خودنویسم را از سیاهی شب پُر می‌کنم و از سپیدی صبح سخن می‌گویم.
- چراغها در حکم منافذ پوستی شب هستند.
- دسته گلی نثار مزار رنگین‌کمان کردم.
- خورشید را به شب تزریق کردم.
- چه افتخاری بالاتر از این که «دنده»‌هایم تمام اتوماتیک است.
- برای اینکه ضمن دعا از کوره در نروم قبلاً در کوره را گونی نهادم.
- ماهی‌ای که چوب‌پنبه بلعیده بود هر اندازه برای زیر آب رفتن تلاش کرد فایده‌ای نبخشید و در نتیجه جان داد.
- برای اینکه کسی در کارم دخالت نکند مدتیست که اصولاً کاری انجام نمی‌دهم.
- آب شنگ به قدری کثیف بود که ماهی برای همیشه مقیم خشکی شد.
- به ماهی فکر می‌کردم، ولی فراموش کردم به آب هم فکر کنم، در نتیجه ماهی فکرم مرد.
- رودخانه به اندازه‌ای در بستر خود فرو رفت که کره زمین را به دو نیمه کرد.
- چراغ را روشن کردم تا واژه‌ها به راحتی گوش شنوندگان را پیدا کنند.
- موجود بدبین با خورشید آدم برفی می‌سازد.



- اگر بخواهم پرنده را محبوس کنم، قفسی به بزرگی آسمان می سازم.
- فواصل بین میله های قفس کاریکاتور آزادی هستند.
- در یک شب زمستانی که برف می آمد از سپیدی برف دریافتم که سیاهی شب رنگ پس نمی دهد.
- برای اینکه قطرات اشکم را با دانه های باران اشتباه نکنم در روزهای بارانی اشک نمی ریزم.
- برای گربه تحقیرآمیز است که با مرگ موش خودکشی کند.
- اول ضد یخ داخل کاسه سرم می ریزم بعداً به قطب شمال فکر می کنم.
- اگر میله قفس بودم روز به روز لاغرتر می شدم تا پرنده بتواند به افق دور پرواز کند.
- ماهی با چتر نجات از آبشار نیاگارا پایین آمد.
- به محض اینکه چشمم به عزرائیل افتاد خودم را به مردن زدم.
- ماهی داخل تنگ، به گریه ای که از کنارش عبور می کرد «بفرما» زد.
- نوپردازی را می شناسم که برای تهیه «جوهر شعری» به لوازم التحریر فروش مراجعه می کند.
- برای اینکه سیبله اش را دود بدهم سیگار به او تعارف نمودم.
- وقتی می خواهم حرف پنهانی بزنم واژه ها را با دستمال می بندم که همدیگر را نبینند.
- واژه سلام، متواضع ترین واژه است.
- داخل روزنه امیدم اشک می ریزم.
- از نامهربانی ها کلکسیون درست کرده ام.

- پرنده اگر یک عمر هم در قفس اسیر بماند آزادی را فراموش نمی‌کند.
- در کنار دریا روحم را بر نزه می‌کنم.
- برای اینکه چراغ قرمز راهنمایی را سبز بینم در چشمم کلروفیل می‌چکانم.
- وقتی سرما می‌خورم با خودم دست نمی‌دهم.
- عنکبوت مهربان با تارش برای مگس پولیور می‌بافت.
- ماهی‌ای که استخوان نداشته باشد موجب امتنان گربه است.
- یک عمر در روزنه امید زندانی بودم.
- روزها سرفه می‌کنم، شبها سیاه‌سرفه.
- قلبم پر جمعیت‌ترین شهر دنیاست.
- افکارم ترک تابعیت مغزم را نمودند.
- وقتی می‌خواهم کسی را سر جایش بنشانم قبلاً روی صندلی را با دستمالی پاک می‌کنم که لباسش خاکی نشود.
- موهای سیاهم به موهای سپیدم احترام فراوانی قائل می‌شوند.
- تعجب من اینست که چرا در نمکدان را می‌بندند، در صورتی که نمک جامد است و قدرت حرکت ندارد.
- تا ساعتی بی‌زما نپوشد نمی‌خواهد.
- دلم برای ماهی‌ها می‌سوزد که در ایام کودکی نمی‌توانند خاک بازی کنند.
- همه مردم سر «چوب رخت» کلاه می‌گذارند.
- میکروب با تیم آزمایشگاه عکس یادگاری گرفت.
- از عزرائیل تقاضا نمودم خارج از نوبت به زندگیتان خاتمه دهد.
- چون از جنگ شیمیایی متفرم هرگز مگسها را با امش نمی‌کشم.
- سیگار را با آتش غضبم روشن می‌نمایم.
- شب مانند روز حقانیت ستارگان را باطل نمی‌کند.
- در روزهای بارانی، چترم زیر بالکن می‌ایستد.
- اگر کوتاه‌نظری را کنار بگذاریم عقربکهای ساعت خیلی چیزهای دیگر را هم به ما نشان می‌دهد.
- گلیول‌های سفید و قرمز خونم، با قلبم والیال بازی می‌کنند.
- ماهی‌های بد اخلاق به سگ‌ماهی موسومند.
- صبح‌ها که خورشید از پشت کوه بالا می‌آید نفس نفس می‌زند.
- این اختطار در پارک شهر جلب نظر را کرد: «زنبور عسل عزیز، این گل مال شماست، لطفاً شیرۀ آن را نمکید».
- خورشید در بالکن آسمان به تماشای شب نشسته بود.
- وقتی چشمم به تار نخ ته لدم می‌افتد به اختصار اشک می‌ریزم.

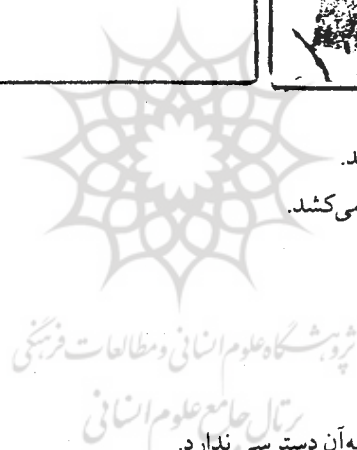
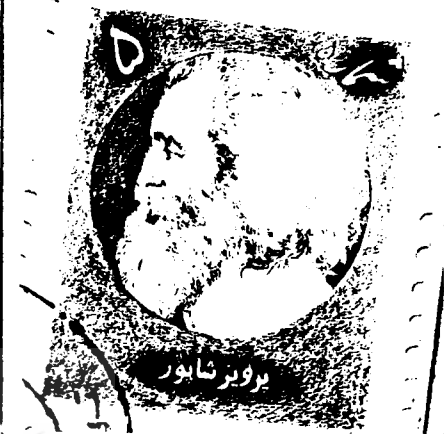
کار یکلماتور

کار یکلماتور

(کتاب چهارم)
همه به ملاقات آینه می رویم

با ابراهیم خردان
بدرست کز نیرم
حناب آتاک علی (هباک)
لله بحر میرشد
ارادمنه
پرودننیه
بی و بیچ
۳۵۱۱۱۳

پرویز شاپور



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز جامع علوم انسانی

- تمام مردم دنیا به یک زبان سکوت می کنند.
- مهاجرت فواره چند لحظه بیشتر طول نمی کشد.
- آتش فشان، تهوع کره خاکی است.
- چراغ قوه ام را از نور خورشید پُر می کنم.
- گل کاغذی به مرگ طبیعی درگذشت.
- چراغ چشم دیدن شب را ندارد.
- آنقدر سطح فکرم بالاست که حتی مغزم به آن دسترسی ندارد.
- وقتی به مرگم می اندیشم عزرائیل تشویقم می کند.
- کسی که خودکشی می کند از مردن مأیوس است.
- عمر باران در سقوط سپری می شود.
- باران از تونل ناودان می گذرد.
- در قعر اقیانوس به دنبال قطره اشک گمشده او می گردم.
- آنقدر آرام صحبت می کنم که ناگزیرم برای شنیدن حرفهایم استراق سمع کنم.
- تیک تاک سخنرانی ساعت است برای لحظات.
- سلام تا خدا حافظی عمر می کند.
- به گل پر پر شده تسلیت گفتم.

- برای دیدن افکارم جلوی آئینه فکر می‌کنم.
- نشانی کلاهم را از باد می‌گیرم.
- بهار خاطر آتش را روی برگ سبز نوشت.
- بلبل تازه کار از روی دفترچه نُت برای گُل آواز می‌خواند.
- پرندۀ مغرور روی بانده فرودگاه نشست.
- قطره بارانی که سنگ کلیه داشت سرم را شکست.
- آب به قصد خودکشی خودش را از بالای آبشار به پایین پرتاب کرد.
- پشه احتیاج به پشه‌بند ندارد.
- سایه رنگ نمی‌شناسد.
- جسد آب را در کویر به خاک سپردم.
- سکوت فریادی است که تارهای صوتی‌اش را از دست داده است.
- شیرین‌ترین خاطره پرنده، در خروجی قفس است.
- زندگی، یک عمر، آدم را از مرگ می‌ترساند.
- سکوت فقط از خودش حرف‌شنوی دارد.

